مجله اقتصادی - ماهنامه بررسی مسائل و سیاست‌های اقتصادی
شماره‌های ۹ و ۱۰، آذر و دی ۱۳۹۰، صفحات ۱۱۰-۷۹

معمای غرب

داگلاس. سی. نورث
ترجمه: قدسیه بخشی[۱]

پژوهش در خصوص خاستگاه آزادی مدرن مستلزم بررسی دو نکته است. یکی شرایطی که منجر به تقاضای آزادی شد و دیگری مبدأ این ایدئولوژی که آزادی را به عنوان یک آرمان اساسی جامعه ارتقاء داد (ایدئولوژی که نیروی محرک شکل‌گیری جهان امروزی است). این تفکر که آزادی مدرن را محصول بخشی از جهان می‌داند و مربوط به تقریباً هزار سال پیش می‌شود، متناقض است. اما امروزه به این دیدگاه رسیده‌ایم که شرایط محتمل بیشتری برای این امر در جوامع مختلف وجود دارد. به عنوان مثال، جوامعی با اقتصادهای پیشرفته‌تر و علوم و فنون پیچیده‌تر که توجه بیشتری به هنر، ادبیات و به طور کلی دانش داشته‌اند از جمله این جوامع بوده‌اند. در حقیقت، توسعه و پیشرفت غرب مرهون پیشرفت نسبی تمام شاخص‌های مربوط به تمدن‌های توسعه‌یافته گذشته و همچنین پیشرفت آزادی بوده است. این پژوهش برای یافتن خاستگاه آزادی فراتر از تمرکز حول نحوه حکومت و سیاست است. بنابراین، می‌بایست توضیحی برای رشد وترقی فراگیر و سراسری در غرب ارائه گردد.

در این پژوهش به بررسی رشد اقتصادی و توسعه آزادی به عنوان فرایند مکمل توسعه اجتماعی خواهیم پرداخت. رشد اقتصادی، منابع و فراغت لازم برای حمایت از جوامع پیچیده‌تر را فراهم می‌کند و بعید است که بدون توجه به توسعه سیاسی و آزادی‌های مدنی صرفاً بر عامل زمان پافشاری کند. دنیایی که در آن تخصصی‌شدن امور و تقسیم‌کار – به عنوان ریشه و اساس رشد اقتصادی- و به سمت پرورش سیاست‌های دموکراتیک و آزادی‌های فردی پیش می‌رود.

---

* این مقاله برگرفته از منبع ذیل می‌باشد:
Douglass C.North (1993), "The Paradox of the West", Economic History.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد اقتصاد. Ghodsieh2004@yahoo.com

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

سؤالی که مطرح است این می‌باشد که چرا باید چنین رابطه‌ای وجود داشته باشد؟ پاسخ مختصری که به این پرسش می‌توان ارائه کرد این است که حقوق مالکیت تعیین‌شده و ملتزم شده (شرایط لازم برای رشد اقتصادی) تنها زمانی تأمین می‌شود که حقوق مدنی و سیاسی تأمین شده باشد؛ در غیراینصورت مصادره خودسرانه همواره به عنوان عاملی تهدیدکننده خواهد بود. همچنین، تعهدات اعتباری (که از شرایط ضروری ایجاد بازار سرمایه است) بدون وجود سیستم حقوقی مؤثر که به صورت بی‌طرف و سیستماتیک قراردادها را در طول زمان و مکان اجرایی نماید، امکان‌پذیر نخواهد بود. پاسخ بلندتر اما رضایت‌بخش‌تر مستلزم تحلیل اثر متقابل بین اقتصادهای پیچیده‌تر و وابسته که در نتیجه تقسیم‌کار به وجود می‌آید و همچنین تکامل متعاقب منافع گوناگون و رشد تدریجی قدرت چانه‌زنی؛ عقاید و ایدئولوژی‌های همسو با این تنوع در حال رشد و تأثیر آنها بر شکل‌گیری تغییرات نهادی می‌باشد. این نگرش را می‌توان برای طیفی از اشخاص و گروه‌ها که آزادی و آزادگی برای آنها در طول زمان به صورت تدریجی رشد یافته است، بکار برد. امیدوارم بتوانم در این مقاله نه تنها به بررسی روابطی که این تکامل را شکل می‌دهند بپردازم بلکه بتوانم محدودیت‌ها و شرایط لازم برای این موضوع کلی را نیز بیان کنم.

واضح است که بین رشد اقتصادی و توسعه آزادی رابطه تاریخی وجود دارد. هلند و انگلیس به عنوان پیشگامان رشد اقتصادی مدرن و همچنین پیشگامان رشد و توسعه دولت‌های نماینده سالار[1] و آزادی‌های مدنی نیز هستند (این آزادی‌ها در کشورهایی مانند اسپانیا و پرتغال که از توسعه اروپای غربی عقب ماندند توسعه نیافت). البته اینکه چنین رابطه‌ای به طور کامل وجود ندارد کاملاً واضح است. می‌بایست به توضیح مختصری پیرامون اقتصادهایی مانند چین که دوره‌هایی از رشد اقتصادی بدون وجود یا تولید نظام‌های سیاسی نماینده سالار یا آزادی‌های فردی را تجربه کرده‌اند، بپردازیم. برای دنیای مدرن نیز می‌توانیم به شوروی سابق پس از جنگ جهانی دوم یا تجربه پیشرفت و مدرنیته در برخی کشورهای آسیایی اشاره کنیم.

رشد اقتصادی شرط لازم برای توسعه آزادی‌های مدرن است، اما کافی نیست. بنابراین، معمایی که می‌بایست حل کنیم این است که چگونه مجموعه‌ای از شرایط خاص (شرایطی که در اغلب جوامع پیشرفته در طول هزاره گذشته وجود نداشته است) منجر به رشد اقتصادی و توسعه آزادی در غرب شده است. اما یک مسئله اساسی دیگر نیز وجود دارد که چرا رشد اقتصادی به خودی خود تا این حد استثنایی است؟ منظور از رشد اقتصادی، رشد پایدار تولید به ازای هریک نفر

۱. حکومتی که وضع قوانین آن با نمایندگان ملت باشد (Representative Government)

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

است. عامل کلیدی رشد اقتصادی این است که رشد تولید بیشتر از رشد جمعیت باشد. در طول تاریخ بشر، تولید کل افزایش یافته و بر جمعیت نیز افزوده شده است، اما بهبود وضعیت کلی زندگی انسان که وابسته به رشد سریعتر تولید نسبت به جمعیت است بسیار نادر بوده است. با وجود اینکه اطلاعات آماری که به ما پاسخ‌های صریح و روشنی بدهند، وجود ندارد رشد اقتصادی سرانه در برخی جوامع کلاسیک قرن پنجم پیش از میلاد مانند آتن پیش از جنگ با اسپارتا در زمان حکومت Rhodian در مدیترانه شرقی و طی دو قرن ابتدایی امپراطوری رم رخ داده است. بنابراین، علیرغم اینکه در مطالعات گذشته همواره رشد اقتصادی را با رشد صنعتی توأم می‌دانستند، اما رشد اقتصادی پایدار پیش از انقلاب صنعتی استثنا بوده است و پس از انقلاب صنعتی در قرن ۱۸ در انگلستان آغاز شده است؛ در حقیقت، در عصر مدرن و از زمان جنگ جهانی دوم بود که رشد اقتصادی به صورت گسترده و همه‌جانبه درآمده است و در همین دوران نیز رشد اقتصادی مدرن همه‌گیر و گسترده شده است.

بسیاری از اقتصاددانان منبع رشد اقتصادی را به تکنولوژی، سرمایه‌های انسانی (آموزش و مهارت‌های انسانی) و صرفه‌های ناشی از مقیاس (هزینه‌های رو به کاهش مرتبط با رشد بازارهای مقیاس بزرگ) نسبت داده‌اند. از آنجایی‌که این منابع به وضوح منابع تقریبی افزایش بهره‌وری و در نتیجه رشد هستند، اما منابع غایی و نهایی نیستند. اگر به این صورت بود، خیلی پیش از اینها رشد جهانی می‌شد زیرا تمایل به بهبود و پیشرفت به عنوان یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جهانی انسان ظاهر شده و تنها کاری که دانشمندان می‌بایست انجام می‌دادند این بود که بر تکنولوژی‌ها یا مهارت‌ها و علومی که منجر به تولید چنین نتایج رضایت‌بخشی می‌شد، سرمایه‌گذاری کنند. اما دانشمندان در طول تاریخ (و حتی در بسیاری از جوامع مدرن) نتوانسته‌اند که چنین سرمایه‌گذاری شایسته و صحیحی انجام دهند.

جوامع سرمایه‌گذاری‌های لازم را در این خصوص انجام نداده‌اند، زیرا ساختارهای سازمانی و نهادی چنین انگیزه‌ای را برای آنها ایجاد نکرده است. نقصان و قصور سازمان‌های انسانی نه تنها منجر به عقب‌ماندگی اقتصادی شده، بلکه عقب‌ماندگی‌های اجتماعی، فکری و سیاسی را نیز به همراه داشته است. در حقیقت، جستجو برای سازمان‌های اقتصادی کارامد ما را به سوی سازمان‌های سیاسی سوق داد، زیرا این ساختارهای سیاسی است که قواعد بازی اقتصادی را تعریف و اجرا می‌کند. بین اقتصاد و ساختارهای سیاسی پیچیدگی‌های متقابلی وجود دارد (که هنوز به درستی شناخته نشده‌اند) که ما باید به دنبال یافتن سرنخ‌هایی باشیم که منجر به رشد در غرب شد. وقتی برای یافتن ریشه‌های آزادی مدرن به هزار سال قبل باز می‌گردیم، می‌بایست به دنبال یافتن چارچوب‌های

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

نهادی و هم مفاهیم فکری باشیم که منجر به جهش آگاهی‌هایی شد که فعالیت‌های انسانی را هدایت کرد. مهم‌تر از همه اینکه باید عوامل پویای تغییر را کشف کنیم که غرب را به سوی برتری، پیشرفت و استیلا سوق داد.

۱. شرایط اولیه

از آنجایی‌که موضوع تاریخ این است که چگونه انتخاب‌های دیروز تصمیمات امروز را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بنابراین هر آغازی اختیاری نیست بلکه اجبار لازمه و ضرورت تداوم تاریخ بوده است. اگر نگاهی گذرا به تاریخ هزار سال پیش اروپای شمال غربی بیندازیم تنها بخش کوچکی از تاریخ را آگاهانه مورد بررسی قرار داده‌ایم.

امپراطوری روم در شرایط پر هرج و مرج در قرن ۵ پس از میلاد سقوط کرد و در یک گاه‌شمار تاریخی، فئودالیسم نیز حدود یک هزار سال پس از آن در سال ۱۵۰۰ از بین رفت. اروپای غربی در خلال این مدت به تدریج از هرج و مرج و اغتشاش که در نتیجه فروپاشی امپراطوری روم به وجود آمده بود، ظهور یافت و تحت استیلا و سلطه قبایل ژرمن قرار گرفت، بر این اساس ساختارهای سیاسی و اقتصادی که شرایط و ابزار توسعه را فراهم کرد نیز توسعه یافت. این تکامل اساساً میراثی از تمدن یونانی- رومی بود تا بر تدوین و در نهایت شکلدهی بسیاری از ترتیبات نهادی که در قرن‌های ۶ تا ۱۰ آشکار شد (به ویژه در اروپای جنوبی) تأثیر گذارد. این کاخ‌ها و عمارات به نظر تبار و سلسه ویلاهای رومی و مستعمرات در واقع همان رعایا در دنیای فئودالیته بود. برده‌داری همچنان تا زمان قرون وسطی ادامه داشت. حقوق رومی نیز در دستورات و قواعد آن به عنوان عاملی برای توسعه حقوق مالکیت رشد یافت.

کلیسا نیز میراث فرهنگی دوران باستان را به قرون وسطی انتقال داد. کلیسا تنها منبع آموزش و یادگیری بود (و در حقیقت صومعه‌ها بهترین و مؤثرترین مراکز کشت این عقاید در اروپای قرون وسطی بودند). اگر کلیسا مالک اصلی دارایی‌های مادی و همچنین فروش رستگاری در ازای دریافت ثروت و زمین بود، در عین حال کلیسا بر اساس اصول ریاضت و زهد، گوشه‌نشینی و ترک‌دنیا و تبلیغات مبلغان مذهبی نیز توصیف شده است. مهم‌تر از همه اینکه کلیسا ساختار فکری ایدئولوژیک و متحدی بین مردم ایجاد کرد که افکار و احساسات قرون وسطی را شکل داد. این مرجع رایج به عنوان پایه و اساس تکامل آتی آگاهی‌های فکری مردم شد که در نهایت انتخاب‌هایی را که آینده سازمان‌های سیاسی و اقتصادی را شکل می‌داد به وجود آورد.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

اروپای شمال‌غربی به لحاظ جغرافیایی در تضاد کامل با حاشیه مدیترانه، مقر حکومت تمدن یونانی- رومی است. سرزمین‌های اخیر (روم- یونان) کشورهایی آفتابگیر با باران‌های فصلی، خاک حاصلخیز که انواع محصولات کشاورزی از مزارع انگور و شراب‌سازی و درختان زیتون گرفته تا انواع غلات در آن رشد می‌کند؛ اما وضعیت جغرافیایی و آب و هوایی در اروپای شمال غربی کاملاً متفاوت است به‌گونه‌ای که در آنجا باران‌های فراوان می‌بارد، جنگل‌های انبوه و خاک‌سنگین وجود دارد که مناسب دام و خیش‌های شخم زمین و تولید غلات است. این عناصر و ویژگی‌های جغرافیایی و اقلیمی ساختار ارضی اقتصادهای اروپای شمال غربی را تعیین کرد.

این شرایط نهادی، فکری و جغرافیایی زندگی قرن ۱۰ در اروپای شمال غربی را باید در بافت اغلب ساختارهای سازمانی اولیه - نبود اقتصادهای کلان و نظام سیاسی- قرار داد. پانصد سال پس از فروپاشی امپراطوری روم، واحدهای سیاسی کوچکی در اروپا به وجود آمدند. تمام مزایایی که در سازمان‌های اقتصادی- سیاسی عظیم و یکپارچه وجود داشت در دوران این نظام‌های سیاسی کوچک وجود نداشته و یا به شدت کمرنگ بود. امپراطوری روم (روم شرقی) همچنان تا زمان فتح قسطنطنیه توسط ترک‌های عثمانی در سال ۱۴۵۳ وجود داشت. دنیای اسلام بر مبنای اعتقادات کاریزماتیک دین اسلام بنای امپراطوری را گذاشت که از شمال آفریقا تا اروپا ادامه داشت، اما هیچ یک از این استثنائات و یا امپراطوری کوتاه‌مدت کارولیگیان[1] منکر این نکته نیستند که حکومت واحدی که بتواند بر منطقه مدیترانه حکومت کند وجود نداشت و از بین رفته بود.

حملاتی که از سه جهت به این منطقه از سوی وایکینگ‌ها، مجارها و مسلمانان می‌شد فرهنگ این اقوام را بر این منطقه تحمیل کرد. وایکینگ‌ها از سواحل انگلستان در سال ۷۸۶، سواحل ایرلند در سال ۷۹۵ و از سمت گائول در ۷۹۹ به این منطقه حمله کردند. به لندن در سال ۸۴۱ حمله شد؛ کشتی‌های عظیم وایکینگ‌ها از رودخانه‌های قابل کشتیرانی برای حمله به مناطقی مانند رئون در شمال و تولوز در جنوب استفاده می‌کردند. سوارکاران مجاری نیز در سال ۹۱۵ برمن[2] را مورد حمله و یورش قرار دادند و در سال ۹۳۷ تا نزدیکی اورلینز[3] پیش رفتند. کشتی‌های مسلمانان نیز با عبور از دریای مدیترانه به سواحل جنوبی از جنوب ایتالیا تا پرونس[4] حمله کردند.

پاسخ عملی به این حملات استحکامات ثابت، شوالیه‌های زره‌پوش و ساختارهای سلسله مراتبی غیرمتمرکز فئودالیسم بود. نتیجه این یورش‌های نظامی چیزی شبیه پات در شطرنج یا بن‌بست

---

۱. Carolingian وابسته به سلسله فرانکیش که بر بخشی از آلمان و فرانسه از قرن ۸ تا ۱۰ پس از میلاد حکمرانی کرد.

2. Bremen
3. Orleans
4. Provence

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

(عدم پیروزی هیچ‌یک از طرفین) بود. قلعه‌ها برای اغلب حمله‌کنندگان غیرقابل تسخیر و رسوخ‌ناپذیر- که به خوبی نیز از عهده مسائل مالی خود بر می‌آمدند- بودند، اما در مقایسه با جنگاوری شوالیه‌های زره‌پوش، مقاومت قلعه‌ها برای نجات ساکنین خود از گرسنگی، جنگ و ستیز ناچیز بوده است. واکینگ‌ها در حمله سال ۸۸۵ به پاریس شکست خورده و به عقب رانده شدند، مجارها در سال ۹۹۵ نیز در نزدیکی استراسبورگ شکست خوردند و مسلمانان نیز در نزدیکی رود گاریگیانو در سال ۹۱۵ شکست خوردند. در نتیجه این امر، رونق و تقویت نظام‌های محلی و توسعه نظام‌های اربابی شکل گرفت و رشد و توسعه شهرها - اغلب با رام‌کردن سرزمین‌های خالی از سکنه و غیرمسکونی- آغاز شد. در نتیجه اینگونه شرایط اولیه بود که فعل و انفعالات بین تغییرات سیاسی، اقتصادی و نظامی منجر به بوجود آمدن شرایطی شد که متعاقباً رشد اقتصادی پایدار را به دنبال داشت.

فعالیت‌های اقتصادی بین املاک اربابی (با وجود برخی استثنائات) و شهرها صورت پذیرفت. سازمان‌های اربابی شامل سه بخش بودند زمین‌های در تملک لردها، املاک در اختیار روستاییان و دهقانان و بخش‌های در اختیار عوام. نحوه ارتباط و وابستگی اکثریت روستاییان به زمین‌ها به عنوان نیروهای کار رعیت و برده محدود شده بود. آنها مجبور به اطاعت از قوانین لردها بودند و می‌بایست در دادگاه‌های لردان به دنبال عدالت می‌گشتند و تمام جنبش‌ها و فعالیت‌ها و مبادلات اقتصادی آنها محدود شده بود.

سازمان‌های کلاسیک اربابی توانستند انگیزه و مشوق‌های کمی برای رشد اقتصادی ایجاد کنند. کناره‌گیری بخش‌های کارگری و تخصصی در زمانی که نظام‌های اربابی در حال گسترش بودند، روند رشد و پیشرفت تکنولوژی را کاهش داد. انگیزه‌ها و مشوق‌هایی که در آداب و رسوم نظام‌های اربابی وجود داشت نمی‌توانست انگیزه و نیروی محرک لازم برای روند رو به رشد و صعودی مهارت‌ها و دانش و فناوری را فراهم نماید. اگرچه استفاده از اسب به جای گاومیش در کشاورزی بیشتر پس از قرن ۹ میلادی و به آهستگی اتفاق افتاد، اما ماشین‌های شخم‌زنی سنگین که با چرخ حرکت می‌کردند، خیش‌های منحنی شخم‌زنی، گاوآهن‌هایی که به گردن حیوان وصل می‌شدند و ابزاری که برای تقسیم بار خیش در دو سمت حیوان قرار می‌گرفت کم‌کم وارد عرصه شد. با این حال رشد جمعیت از قرن ۱۰ به بعد و به احتمال زیاد به دلیل بهبودنسبی اوضاع پس از تاخت و تازهای وایکینگ‌ها، مجارها و مسلمانان آغاز شد. این رشد جمعیت (و پس از آن کاهش جمعیت) نقش مهمی در سازمان‌های اربابی بر عهده داشت.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

شهرهای نوظهور در واکنش به تأسیس نظام‌ها در جوامع و مناطق بزرگتر مرکز تغییرات اقتصادی - و سیاسی- تند و سریع بودند. اینکه این شهرهای متعدد نوظهور در شمال و مرکز ایتالیا رشد می‌کردند و یا در مناطق شهری کشورهای حوزه دریای شمال در اروپای شمال غربی به وجود می‌آمدند همگی منبع تغییرات پویایی بودند که در نتیجه افزایش فرصت‌های تجاری در سواحل مدیترانه یا خلیج‌های شلت و موئز به وجود آمده بودند و جنوب اروپا و منطقه بالتیک را به دریای شمال و مناطق سواحلی آن مرتبط می‌کردند.

پیش از سال ۱۳۰۰ میلادی اغلب خرید و فروش‌های تجاری توسط بازرگانان سیار انجام می‌شد. این بازرگانان اغلب جوامعی را برای حفاظت متقابل و دوجانبه ایجاد می‌کردند. برخی از این جوامع حتی از اعضاء خود می‌خواستند زمانی که به صورت کاروان سفر می‌کردند تا آنجایی که می‌توانند و به نحو شایسته مسلح باشند و این نشان‌دهنده آن است که مشکلات مربوط به صلح و نظام‌ها کاملاً حل نشده بوده است. در سال‌های پس از ۱۳۰۰ میلادی کم‌کم از اهمیت کاروان‌های بازرگانی سیار کاسته شد. رشد صنعت تجارت با استفاده از سوخت‌های فسیلی و رشد شهرها و همچنین اسکان و استقرار بازرگانان نیز این روند صعودی توسعه بازرگانی را افزایش داد. محدودیت‌های جغرافیایی و هزینه‌های بالای حمل و نقل زمینی مکان شکل‌گیری شهرها را تعیین می‌کرد. به عنوان مثال، شهرها در خلیج‌ها (مانند بروگس) جایی که یک جاده از رودخانه عبور می‌کرد (ماستریخت) و یا نقطه تلاقی دو رودخانه (گنت) یا نقطه انفصال حمل و نقل (مانند بروکسل) ایجاد می‌شد.

۲. منبع تغییرات نهادی

قرون (۱۶-۱۰) میلادی در اروپای شمال غربی دورانی سراسر جنگ در سطوح مختلف بود؛ از کشتارها و کشمکش‌های محلی بارون‌ها گرفته تا جنگ‌های نسبتاً بزرگ موسوم به جنگ‌های صدساله که در آن انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها را در شهرهای کریسی، پایتیرز و آگنیکورت[1] شکست دادند و فرانسوی‌ها نیز برای انگلیسی‌ها در فورمیگنی و کاستیلیون[2] مشکلاتی ایجاد کردند. از سوی دیگر، آنها در عصر تغییرات اساسی و بنیادین انسانی (نفوس) نیز قرار داشتند؛ رشد جمعیت در قرن‌های (۱۴-۱۰) میلادی افزایش یافت، سپس از اوایل قرن ۱۴ میلادی رشد جمعیت که به مدت ۱۵۰ سال روند کاملاً افزایشی داشت معکوس شد و رو به کاهش گذاشت.

1. Crecy, Poitiers & Agincourt
2. Formigny & Castillion

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

تغییر در فناوری‌های نظامی از کمان‌های جنگی که منجر به پیروزی‌های انگلیسی‌ها شد تا ظهور توپخانه‌های نظامی که منجر به پیروزی فرانسوی‌ها شد (بدون درنظرگرفتن تأثیر اسلحه‌های سنگین نیزه‌ای که تأثیر شوالیه‌های مسلح فرانسوی را خنثی و بی‌اثر می‌کرد) منجر به تغییرات گسترده‌ای نه تنها در ماهیت جنگ بلکه در اندازه واحدهای سیاسی که همواره در حال تغییر بود شد. هزینه‌های جنگ هم به دلیل افزایش هزینه‌های آموزش یگان‌های آموزش‌دیده نظامی و هم به دلیل افزایش هزینه سرمایه‌ای تجهیزات تهاجمی و دفاعی و پدافندی به شدت افزایش یافت. واحدهای سیاسی - چه نتیجه اقدامات آنها منجر به استخدام بیش از حد و خطرناک سربازان مهارت‌دیده نظامی بود و چه ایجاد ارتش دائمی و حرفه‌ای که توسط چارلز هفتم فرانسوی صورت گرفت- برای بقاء و امرار معاش به درآمدهای بیشتری نسبت به آنچه حکومت به عنوان حداقل معیشت یا حقوق ناچیزی از منابع مالی سنتی فئودالیته می‌داد، نیاز داشتند. با وجود این، در صورت افزایش نیازهای مالی حکومت منابع بالقوه تولید درآمدهای مازاد در اقتصاد نیز افزایش می‌یافت. ایجاد نظام‌های گسترده‌تر در مناطق وسیعتر منجر به تغییرات گسترده‌ای در جمعیت، رشدبازرگانی و توسعه بازارها و توسعه گسترده اقتصادهای پولی می‌شد. کاهش آماری نفوس قرن ۱۴ میلادی منجر به کاهش چشمگیر جمعیت شهری به ویژه در نتیجه شیوع طاعون شد.

یکی از نتایج آنی این وضعیت، کاهش قطعی در حجم بازرگانی و تجارت و در نتیجه درآمدهای ناشی از پرداخت مالیات بود؛ اما کاهش میزان بازرگانی با کاهش جمعیت قابل مقایسه نبود. زمانی که رشد جمعیت مجدداً احیا شد، ساختار نهادی اساسی قوانین و مقررات بوجود آمد و چارچوب‌های ضروری ارائه شد که مبنای رشد بود. کاهش جمعیت تأثیر بسزایی در سازمان‌های ارضی داشت. کاهش جمعیت و در نتیجه کاهش نیروی‌کار منجر به تغییراتی در نسبت زمین/ انسان شد که این امر منجر به افزایش رقابت بین زمینداران گردید و در نهایت سازمان اربابی و کشاورزی را تغییر داد.

درآمدهای لازم برای حاکمان بی‌پول از طریق مصادره و ضبط اموال همچنین از طریق وام‌گرفتن (به ویژه از بانکداران فلورانس) یا از طریق مبادلات گروه‌های اقتصادی اصلی در ازای دریافت خدماتی که توسط حکومت ارائه می‌شد، تأمین می‌گردید و تمام این روش‌ها به‌گونه‌ای امتحان شد. در نهایت، بانکداران فلورانسی (و دیگر بانکداران) را به دلیل عدم پذیرش سوزاندند (اما آنها را قبل از آنکه سلطنت را به دلیل جنگ‌های پرهزینه حمایت کنند نسوزاندند و برخی بانکداران نیز در نتیجه دریافت انحصارات و امتیازات خاص سلطنتی و دیگر مزایایی که تاج و تخت در اختیارشان قرار می‌داد سودهای کلانی بردند).

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

روش سوم مبادله خدمات –به ویژه اعطاء و اجرای حقوق مالکیت- تغییرات ساختاری گسترده‌ای در درآمدها به دنبال داشت که از آن جمله می‌توان به حفاظت از بازرگانان و تجار دشمن، مشارکت اتحادیه‌ها و اصناف بازرگانی و تغییر حقوق بازرگانی به مجموعه قوانین حقوقی و اجرای این قوانین توسط دولت‌ها تا ایجاد پارلمان و نظام‌های دو مجلسی (اسپانیا و پرتغال) اشاره کرد.

۳. تغییرات نهادی

مفاهیم و استدلالات تأثیر این تغییرات اقتصادی/ آماری و نظامی بر تغییرات سازمانی و نهادی بسیار زیاد است. تغییرات اقتصادی در بخش کشاورزی به سمت کشاورزی بازار محور (بازاری) –به ویژه در نزدیکی شهرها و شهرک‌های زمینداران و کشاورزان- جدا از تغییرات در بخش اربابان خودکفا که خود نیروی‌کار مستقل (مانند بردگان، رعایای فقیر) داشتند، بود. زمینداران و کشاورزان بیشتر از طریق ساختارهای حقوق مالکیت جدید با یکدیگر در ارتباط بودند تا با حقوق و تعهدات مرسوم.

رشد شهرها و شهرک‌ها حول بازرگانی داخلی و بین‌المللی رو به رشد، امکان ابداعات نهادی و سازمانی چندی را فراهم آورد. تکامل نظام برات مبادله‌ای یا برات ارزی و رشد و توسعه تکنیک‌های مذاکره و چانه‌زنی لزوم توسعه مراکزی که امکان وقوع چنین وقایع و رخدادهایی وجود داشته باشد (مرکز شامپاین یا دیگر نمایشگاه‌ها، بانک‌ها و در نهایت مراکز مالی که تخصص آنها در تنزیل و تخفیف بود) را افزایش داد. بیمه دریایی در نتیجه برخی قراردادهای فردی و گاهاً اشخاصی که بخشی از قیمت کل کالا را در قبال ضرر و زیان وارده برخلاف استاندارد تعیین شده در قرارداد پرداخت می‌کردند توسط برخی شرکت‌های تخصصی پیشنهاد می‌شد. بیمه دریایی یکی از روش‌های نشر و گسترش ریسک بود؛ روش دیگر سازمان‌های تجاری بود که هم امکان تنوع در نوع دارایی و هم امکان حضور سرمایه‌گذاران مختلفی مانند Commenda[1]، شرکت‌های کنترل‌شده و شرکت‌های سهامی مشترک را فراهم می‌کرد.

به نظر می‌رسد مکانیزم اجرای قرارداد در مجموعه قوانین داخلی صنف‌های بازرگانی که در نتیجه بکارگیری و تهدید به تبعید صورت می‌گرفت، آغاز شده باشد. این قوانین وارد حقوق

۱. شرکت تضامنی محدود نوعی قرارداد که در تجارت‌های با مسافت طولانی استفاده می‌شد که در آن یک بازرگان ثانویه که معمولاً از اقوام و نزدیکان بود برای فروش محموله و دریافت محموله جدید به عنوان شریک اصلی به سفر اعزام می‌شد.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

بازرگانی شدند و در سراسر محدوده تجاری اروپا انتشار یافتند و به‌تدریج با حقوق رومی و حقوق عرفی (حقوق نانوشته)[1] یکی شده و در نهایت توسط کشورهای مختلف به اجرا درآمد.

نکته آخر تا حدی انتقادی است. ساختارهای نهادی اقتصادی در نتیجه تکامل سیاست‌هایی که چارچوب‌های حقوقی و اجرایی ارائه می‌دادند به وجود آمدند. چنین چارچوبی یکی از الزامات تبادل غیرشخصی است که لازمه رشد اقتصادی است. روند این توسعه، روند طولانی و تدریجی سیاست‌هایی بوده که از تجارت‌های مافیاگونه به تجارت‌های حمایتی و عدالت‌محور درآمدها تغییر یافت. انگیزه اولیه این توسعه دستیابی به درآمدهای بیشتر بوده است؛ اما همان‌طور که در بالا نیز اشاره شد نحوه دستیابی به این درآمدها اشکال گوناگونی داشته که از جمله آن مصادره یا رد و انکار بدهی و خرید و فروش حقوق مالکیت بوده است.

در نتیجه اجرای سیاست‌های واگرا و متفاوت حکام به دلیل بحران‌های مالی نتایج کاملاً متفاوتی به وقوع پیوست، اما یکی از نتایج دائمی‌حاصله ظهور تدریجی حاکمیت ملی چه در زمینه رشد اقتصادی که باعث شکل‌گیری هلند شد و چه در رکودی که در نتیجه سیاست‌های اسپانیایی به وقوع پیوست بود.

اگر بخواهیم به دلیل موفقیت هلند پی ببریم باید نگاهی به سیر تکامل شهرهای پررونق کشورهای بنه‌لوکس یا کشورهای با سرزمین‌های پست[2] مانند بروژ، گنت و لیژ[3]؛ جنگ‌ها و کشمکش‌های داخلی و رابط آنها با قوانین بورگاندیان و هابسبورگ[4] بیندازیم. شکوفایی شهرها چه در اثر تجارت پارچه‌های پشمی و چه تجارت فلزات منجر به مرکزیت شهرها در زمانی شد که جوامع منحصراً روستایی بودند. کشمکش‌های داخلی این مناطق نشان‌دهنده تنش بین طبقه اشراف و طبقه صنعتگران بود و همچنین جنگ‌های مداومی برای ایجاد انحصارات محلی صورت می‌گرفت که در صورت موفقیت منجر به از بین رفتن تمام منابع تولید که مبدأ و سرچشمه رشد اقتصادی آنها بود می‌شد. تأثیر کلی ظهور حکومت بورگاندیان جلوگیری از فعالیت‌های محدودکننده بوده است.

1. Common Law

۲. کشورهای بنه‌لوکس شامل سه کشور هلند، بلژیک و لوکزامبورگ است؛ به دلیل آنکه این کشورها پایین‌تر از سطح دریا قرار گرفته‌اند به کشورهای پست (low Countries) شهرت یافته‌اند که از این پس در این متن به این سه کشور به دلیل ابهام در مفهوم کشور پست کشورهای بنه‌لوکس گفته خواهد شد.

3. Bruges, Ghent & Liege

4. Burgundian & Habsbung

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

فیلیپ در سال ۱۴۶۳ یک ارگان نمایندگی به نام State General[1] ایجاد کرد که وظیفه آن، اجرای قوانین و همچنین مدیریت مالیات‌ها به نفع حکام بود (اگرچه هر استانی برای خود نماینده‌ای داشت، هیأت تعیین‌شده در مجلس State General قدرت محدودی داشتند). این مجمع رشد بازرگانی و تجارت را حمایت می‌کرد.

حاکمان بورگاندیان (و بعداً هابسبورگ) علیرغم مخالفت‌های جدیدی که با آنها می‌شد فعالانه با اعطاء هرگونه امتیاز انحصاری به اصناف مخالفت می‌کردند و با محدودیت‌های تجاری مانند محدودیت‌هایی که در شهرهای بروگس و گنت وجود داشت نیز مخالفت می‌کردند. این حاکمان از مراکز جدید صنعتی که در واکنش به مشوق‌هایی که در قوانین و حقوق مالکیت وجود داشت ظاهر شده بودند حمایت می‌کردند. بورگاندیان و هابسبورگ‌ها به دلیل اقداماتی که منجر به تولید درآمدهای مالیاتی شده بود و کشورهای بنه‌لوکس را به عنوان جواهری در امپراطوری هابسبورگ معرفی کرده بود با رشد و شکوفایی چشمگیری مواجه شدند. در نهایت، افزایش هرچه بیشتر تقاضای درآمدها در زمان فیلیپ دوم منجر به شورش و قیام، حمله و یورش Antwerpها، جدایی هفت استان شمالی و افزایش برتری بازرگانی آمستردام شد. در هلند و به ویژه در آمستردام بود که رشد اقتصادی مدرن به وقوع پیوست.

نقطه مقابل این داستان در خصوص رشد اقتصادی جریاناتی است که در اسپانیا به وقوع پیوست. فردیناند و ایزابلا[2] به منظور ایجاد ملتی واحد پس از قرن‌ها نزاع و کشمکش با مورها و جنگ‌های داخلی بی‌پایان و بدون آتش‌بس بین بارون‌های فئودال، آراگون و کاستایل[3] را با یکدیگر متحد کردند. زمانی‌که چارلز پنجم به سال ۱۵۱۶ به تخت سلطنت نشست دوران پرشکوه استیلا و برتری اسپانیا در اروپا آغاز شد. این زمان دوران شکوفایی و رشد منابع مالی اسپانیا از طریق شهرهای آراگون، ناپل، میلان و به ویژه کشورهای بنه‌لوکس بوده است و در نتیجه اقدامات چارلز پنجم برای تجهیز بزرگترین ارتش اروپا همزمان با افزایش درآمدها هزینه‌ها نیز به شدت افزایش یافت. در این شرایط نگهداری و گسترش امپراطوری هزینه‌های بیشتری را نیز تحمیل می‌کرد و زمانی‌که کشورهای بنه‌لوکس علیه جانشین چارلز پنجم (فیلیپ دوم) شورش کردند، نتیجه آن تنها از دست‌دادن بخش مهمی از منابع درآمدی نبود، بلکه این شورش هزینه‌های بیشتری را در نتیجه جنگ با هفت استان دیگر بر کشور تحمیل کرد. همزمان با کاهش منابع درآمدی دنیای تازه کشف

---

۱. رکن قانونگذاری در هلند از قرن ۱۵ تا ۱۸ میلادی و در فرانسه تا سال ۱۷۸۹.

2. Ferdinand & Isabella
3. Aragon & Castile

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

شده خارج از امپراطوری، بحران مالی در این کشور باز هم شدت یافت. جستجوی بی‌امان امپراطوری برای یافتن منابع درآمدی جدید باعث اعطاء امتیاز به بازرگانان محلی، مصادره اموال و افزایش بیش از حد مالیات‌های داخلی کشور شد. نتیجه قابل پیش‌بینی این سیاست‌ها، کاهش چشمگیر تجارت و بازرگانی و ورشکستگی کشور در سال‌های ۱۵۵۷، ۱۵۷۵، ۱۵۹۶، ۱۶۰۷، ۱۶۲۷ و ۱۶۴۷ بود.

این داستان‌های متناقض درخصوص رشد و رکود اقتصادی همواره در طول تاریخ و حتی در جهان مدرن امروزی نیز تکرار شده است. رشد اقتصادی زمانی به وقوع پیوست که اقتصاد، محرک‌های نهادی لازم برای افزایش فعالیت‌های تولیدی مانند آنچه در هلند اتفاق افتاد را بکار برده باشد. رکود نیز در نتیجه عوامل بازدارنده فعالیت‌های تولیدی به عنوان نتیجه سیاست‌های تمرکزگرای کنترل اقتصاد و امتیازهای انحصاری به وقوع پیوسته است. هم موفقیت و هم شکست نشان‌دهنده چیزی بیش از ویژگی‌های نهادی – سازمانی جوامع است که عقاید، ایدئولوژی‌ها و تفکرات مختلفی را که انتخاب‌ها و فعالیت‌های انسانی را هدایت می‌کند منعکس می‌کند.

۴. عقاید فرهنگی و سازمان‌های اجتماعی

رابطه بین عقاید و شرایط انسانی چیست؟ ماکس وبر در کتاب مشهورش تحت عنوان "اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری"[1] بیشترین تأکید را بر عقاید داشته است. درمقابل، اقتصاددانان نئوکلاسیک این عقاید و ایدئولوژی‌ها را قبول نداشته (در حقیقت کلیت عقاید را قبول نداشتند) و معتقدند مردم به سمتی حرکت می‌کنند که منافع آنها ایجاب می‌کند. اقتصاددانان فرض را بر این می‌گیرند که نه تنها سود شخصی همیشه اشخاص را به سمت انتخاب‌های خاص هدایت می‌کند، بلکه این اشخاص می‌دانند که چه چیزی به نفع آنهاست و تئوری‌های صحیح را در اختیار دارند که در نتیجه آنها را به سمت نتایج مطلوبشان هدایت می‌کند. در حقیقت، اگرچه انسان‌ها با دنیایی از ابهامات و نااطمینانی‌ها و مدل‌های ذهنی مواجه‌اند که آنها خود برای تفسیر جهان اطرافشان ایجاد کرده‌اند و بر نحوه انتخاب آنها تأثیر می‌گذارند، اما مدل‌هایی وجود دارند که از اهداف- و در بعد کوچکتر، تجارب آنها- گرفته شده‌اند. در نتیجه، عقاید تعصب‌آمیز گوناگون، ایدئولوژی‌ها و تفکرات، فعالیت‌های انسانی را از گذشته تا به امروز شکل داده‌اند. اما آیا این عقاید حائز اهمیتند؟ در این صورت از چه لحاظ اهمیت دارند؟

1. The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

حال نگاهی به مطالعات وبر می‌اندازیم. وی تلاش می‌کرد تا نشان دهد اخلاقیات مذهبی موجود در مذهب پروتستان- به ویژه کالوینیسم[1]- متضمن ارزش‌هایی است که باعث رشد و ارتقاء کاپیتالیسم می‌شود، اما دلیل این امر چیست و چگونه درمی‌یابیم که هم ارزش‌ها و هم رشد کاپیتالیسم ریشه در منابع دیگر ندارد؟ وبر ارتباطی بین دیدگاه‌های مذهبی و ارزش‌ها و بین ارزش‌ها و رفتارهای اقتصادی ایجاد کرد؛ اما وی نشان نداد چگونه رفتارهای متعاقب منجر به رشد نهادها و سازمان‌های خاصی که نظام رشد اقتصادی را تولید می‌کنند، می‌شود. علاوه بر این، عقاید ضداصلاحات کاتولیک نیز احتمالاً فردگرایی و دیسیپلینی که وبر از آن به عنوان پروتستانیسم یاد می‌کند را مورد تشویق و حمایت قرار می‌دهد.

در نظر گرفتن رابطه بین عقاید رفتاری و تکامل ساختارهای سازمانی و نهادی مفید است، زیرا این نحوه نگرش توضیحی درباره چگونگی چنین تکاملی ارائه خواهد داد. دیدگاهی که سال‌ها موردتوجه دانشمندان و اقتصاددانان بوده است این بود که عقاید رفتاری فردی همسو با رشد اقتصادی است. آلن مک فارلین[2] در کتاب خاستگاه فردگرایی[3] انگلیسی خود منابع فردگرایی انگلیسی را که به قرن ۱۳ یا پیشتر باز می‌گردد مورد بررسی قرار داده است. در این کتاب تصویری از مجموعه نگرش‌های سیال و متحرک فرد محور در خانواده، سازمان‌های کار و ساختارهای اجتماعی جوامع روستایی ارائه شده است. این نگرش‌ها در مجموعه‌ای از قوانین رسمی‌که در خصوص قوانین مالکیت ارث و همچنین قوانین مربوط به حقوق زنان بوده آشکار شده است.

اخیراً نیز آونرگریف[4] به مقایسه بازرگانان ژنوی با بازرگانانی که فرهنگ‌ها و نگرش‌های اجتماعی جوامع اسلامی در مدیترانه را در قرن‌های ۱۱ و ۱۲ میلادی اقتباس کرده بودند، پرداخته است. وی به تفاوت‌های سیستماتیک در ساختارهای سازمانی این دو سیستم پی برد که می‌توان ریشه‌های آن را در عقاید رفتاری اصول اجتماعی در مقابل رفتارهای فردگرا یافت. بازرگانان مسلمان شبکه‌های ارتباطی گروهی اجتماعی ایجاد کردند تا بتوانند رفتارهای جمعی که امکان انجام مبادلات فردی در آنها در نتیجه رشد فزاینده بازارها وجود نداشت را فراهم سازند. در مقابل، ژنوی‌ها مکانیزم اجرای دو جانبه قراردادها را به وجود آوردند که موجب ایجاد سازمان‌های سیاسی و قانونی رسمی برای کنترل و اجرای قراردادها شد (روش سازمانی- نهادی که پذیرفته‌شده بود و منجر به بازرگانی و مبادلات پیچیده‌تر می‌شد). گریف، کلیتی برای ساختارهای عقاید متفاوت لاتین

1. Calvinism
2. Alan Macfarlane
3. The Origins of English Individualism
4. Avner Greif

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

و جهان اسلام ارائه می‌دهد و سپس رابطه‌ای بین چنین ساختارهای فکری از منظر اروپایی و توسعه نهادها و سازمان‌های اقتصادی که توضیح مختصری از آنها در بخش سوم آمده است را بیان می‌کند.

اگر بپذیریم که عقاید رفتاری متفاوتی در جوامع مختلف وجود دارد و این عقاید اشکال گوناگون سازمانی و نهادی را ایجاد می‌کنند در آن صورت چه عاملی این عقاید را به وجود می‌آورد؟ مهم‌ترین عامل و اصلی‌ترین نماینده در این مبحث، مذهب است زیرا مذاهب اساس عقاید سازمان‌یافته در دنیای پیش از مدرنیته کنونی بوده است. با این وجود یکی از گسترده‌ترین عوامل و فرهنگ‌هایی که با تأثیر عقاید مذهبی بر فعالیت‌های اقتصادی در ارتباط است ناتمام، غیرقاطع و بی‌نتیجه است؛ زیرا تقریباً در تمام مذاهب امکان جداسازی بخشی که در تضاد با رشد اقتصادی است وجود دارد. از جمله این تضادها در دین اسلام، مخالفت این دین با بازارهای بیمه و در مسیحیت مخالف با پرداخت‌های بهره‌ای است. با این حال نباید تمرکز زیادی بر نرم‌های خاص باشد، بلکه تمرکز باید بر فرایند یادگیری باشد که به واسطه آن ساختارهای فکری اصلی - در این مورد خاص مذهب- به وجود می‌آید. فرایند یادگیری عملی است که:

- در آن یک ساختار فکری انتخاب شده اطلاعاتی را که بر اساس تجربه کسب‌شده فیلتر می‌کند.
- تجارب مختلفی که در زمان‌های مختلف و در جوامع مختلف کسب شده در مقابل اشخاص قرار می‌گیرد.

بنابراین، می‌توان گفت که چارچوب مذهب مسیحیت در قرون وسطی فیلتری خصمانه در مقابل آموزه‌هایی که همسو با رشد اقتصادی بوده، ارائه کرده است و یا از سوی دیگر، مفاهیم نهادی، اقتصادی و جغرافیایی جهان غرب در قرون وسطی که توضیح آن در بخش سوم ارائه شد، تجارب ارزشمند و منحصربه فردی در رابطه با نتایج سازش و توافق ارائه داده است. در واقع، ترکیبی از این دو بود که ساختار فکری ایجاد کرد که موجب رشد اقتصادی و آزادی‌های مدنی - سیاسی شد. ساختارهای فکری که در عقاید تعصب‌آمیز مسیحی وجود داشت متمایل به مسیرهایی بوده که در راستای رشد اقتصادی بوده است. هم ارنست بنز[1] و هم لین وایت[2] معتقدند که تفکرات مسیحی شامل دیدگاهی شدند که در آن طبیعت باید در جهت بشریت خدمت کند و بنابراین جهان می‌تواند به وسیله اهداف اقتصادی کنترل شود. چنین نگرشی یکی از پیش‌شرط‌های ضروری توسعه و پیشرفت فناوری است، اما در واقع شرایط نهادی منحصر به فرد و خاص بخشی از

1. Ernest Benz
2. Lynn White

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

اروپای دوران قرون وسطی و اروپای اوایل دوران مدرنیته بود که تجاربی را در اختیار چنین تفکری قرار داد که به مانند کاتالیزوری عمل کرده است. از این دیدگاه، اخلاق پروتستان وبر بخشی از این تطابق است، اما بسیار کمتر و پایین‌تر از منابع اولیه و خاستگاه آن است.

۵. چه وقایعی در نقاط دیگر جهان رخ داد؟

تحلیلی که در ادامه می‌آید نشان می‌دهد که تجارب اروپای‌غربی هم در مبحث ساختارهای نهادی و هم ساختارهای فکری منحصر به فرد و ویژه بوده است، اما در این تحلیل پاسخی به این پرسش داده نشده که چه شرایطی برای تحریک رشد اقتصادی و تکامل آزادی‌ها لازم و کافی است. اگر رشد اقتصادی صرف یکی از شرایط لازم است چه نگرش دیگری تکامل آزادی را تضمین خواهد کرد؟ پاسخ روشن به این سئوال "ما نمی‌دانیم" می‌باشد؛ زیرا از شواهد و قراین چنین بر می‌آید که تلاش‌هایی در دنیای مدرنیته برای احیای اقتصادهای شکست‌خورده و تولید سیاست‌های دمکراتیک صورت گرفته است. بنابراین، توضیح قانع‌کننده‌ای در مورد اینکه چرا اقتصادها و جوامع پیشرفته سایر نقاط جهان در دوران گذشته نتوانستند چارچوبی برای آغاز رشد اقتصادی و توسعه آزادی‌های مدرن ایجاد کنند، نداریم.

قصور اصلی تاریخ اقتصادی و توسعه‌اقتصادی آن است که در هر دو تأکید بر تکنولوژی به عنوان نیروی محرک توسعه اقتصادی شده است و بنابراین همواره مطالعات بی‌پایانی در خصوص ضعف‌های تکنولوژیکی یا رکود انجام داده‌اند. در واقع کلید رشد، ساختارهای سازمانی – نهادی و تأثیر آنها بر محرک‌هاست (نه تنها محرک‌هایی برای نوآوری و اختراع بلکه محرک سازماندهی روند کارامدتر تولید به منظور کاهش هزینه مبادلاتی در بازارهای تولید، سازماندهی نظام قضایی برای اجرای قراردادها، ایجاد نظام سیاسی در جهت معین‌کردن و اجرای حقوق مالکیت و مهم‌تر از همه حفظ و نگهداری این محرک‌هاست).

کشور چین پیشرو در رشد و آزادی‌های پایدار است. تمایلات تاریخی به انجام پژوهش‌های تکنولوژیک بدون در نظر گرفتن نقصان و ضعف جامعه در جهت تداوم توسعه یکی از مهم‌ترین معماهای حل نشده بوده که این کشور را به یکی از پیشروان صنعت و تکنولوژی جهان مبدل کرده است. پژوهش‌های گسترده جوزف نیدهام[1] در این زمینه، دانش و اطلاعات کلی و تفصیلی در خصوص دستاوردهای علوم و فناوری‌های چین در دوران گذشته ارائه داده است. در مدت بیش از دو هزار سال از زمانی که کشور متحد شد به نسبت دیگر تمدن‌های آن زمان توسعه یافت و در زمان

1. Joseph Needham

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

امپراطوری سلسله سانگ[1] (از قرن ۱۰ تا ۱۳ میلادی) چین بیشترین میزان رشد اقتصادی را به خود دیده است.

ار. ام هارتول[2] مدعی شد که سطح تولید و استخراج آهن در چین در سال ۱۰۷۸ برابر با کل تولید آهن اروپا در سال ۱۷۰۰ میلادی بوده است. تا پایان دوران امپراطوری سلسله مینگ[3] (ابتدای قرن ۱۴ میلادی) چین یکی از پیشروان صنعت و تکنولوژی در جهان بوده است.

برای ارائه توضیحی در خصوص هر دو دوران رشد اقتصادی آشکار چین و خلاقیت‌های تکنولوژیکی و همچنین توضیح دوران رشد اقتصادی کم یا رکود این کشور می‌بایست به شناخت تغییرات هم در محیط خارجی و هم فرصت‌های تغییریافته یا تغییرات در ساختارهای محرک داخلی که این فرصت‌ها را تغییر دادند، پرداخت. اریک جونز در مطالعه‌ای تخیلی و هم در مطالعه‌ای واقعی می‌گوید هیچ یک از کشورهای غربی مانند چین مستعد بلایای طبیعی (مانند سیل، زلزله و طاعون) نیستند و در مطالعه‌ای که بعدها توسط یورخن صورت گرفت حملات ویرانگر مغولان نیز از دیگر عوامل منفی در رشد اقتصادی چین به حساب می‌آمد. با این وجود، وی توضیحی در مورد اینکه آیا چنین نیروهای قهریه‌ای که خارج از چارچوب‌های ساختاری جامعه چین بوده است از عوامل بازدارنده رشد این کشور بوده یا خیر ارائه نداده است. واضح است که تغییر در شرایط و محیط بیرونی می‌تواند بر برخی از الگوهای نامحتمل تغییر تأثیرگذار باشد؛ اما یکی از پایدارترین منابع بلندمدت پیش‌روی تکامل ، ویژگی ثبات نوع سیاست و حکومت چینی بوده است. این کشور الزاماً کشوری قدرتمند نبوده، اما این کشور از انواع کشورهای متمرکز بوده که در آن تصمیم‌گیری‌ها برای حقوق مالکیت ناشی از حکومت مرکزی بوده که بر اساس تمایلات امپراطوران تغییر یافته است. تصمیم‌گیری‌های متمرکز در دولت مرکزی زمانی که دولتی منافع خود را در گرو مجموعه قوانینی که منجر به رشد می‌شد، می‌دید باعث به وجود آمدن دوران شکوفایی و رشد در کشور می‌شد. اما عکس این نکته نیز زمانی که حاکمی چه در نتیجه بحران‌های مالی و چه در نتیجه عقاید ایدئولوژیک شخصی منافع خود را در گرو ساختارهای سیاسی می‌دید صادق است، بنابراین ساختارهای محرک منجر به رکود در کشور می‌شد. تاریخ چین مملو از دگرگونی‌ها و تغییرات دلخواه و مستبدانه در نحوه سیاستگذاری‌هایی بوده که تأثیر بسزایی در این فرصت‌ها داشته است.

1. Sung
2. R. M. Hartwell
3. Ming

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

کارل ویتفوگل[1] در کتاب استبداد شرقی[2] توضیح نادرستی از تمرکز ارائه داده است؛ در صورتی که درک و بینش صحیح این است که کنترل مرکزی در بلندمدت در تناقص با توسعه خواهد بود. پرسشی که در اینجا بدون پاسخ مانده این است که چرا دوره‌های مختلف رشد منجر به از بین‌رفتن کنترل متمرکز دولت‌ها و در نتیجه تکامل آزادی‌ها نشده است.

جهان اسلام نیز مانند چین، اعتبارات علمی، فرهنگی، تکنولوژیکی معماری و ادبی لازم را در اختیار داشته که آن را به گزینه مناسب برای رشد اقتصادی تبدیل کرده بود. دوران بین سال‌های (۱۱۰۰-۷۰۰) را انقلاب کشاورزی اعراب نامگذاری کرده‌اند. در این دوران، محصولات کشاورزی جدیدی کشت شد و نوسازی سیستم‌های قدیم آبرسانی آغاز شد. قوانین و اصول اسلامی به وضوح حقوق افراد در مقابل آب و سیستم مالیات‌دهی را مشخص و سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی را تشویق کرد. در بازرگانی و تجارت نیز بازرگانان مسلمان از پیشکسوتان اصلی سازمان‌های تجاری، بازرگانی و مالی بودند. سرمایه‌ها معمولاً از طریق مشارکت یا استفاده از Commenda (شرکت تضامنی محدود- نوعی قرارداد که در تجارت‌های با مسافت طولانی استفاده می‌شد که در آن یک بازرگان ثانویه که معمولاً از اقوام و نزدیکان بود برای فروش محموله و دریافت محموله جدید به عنوان شریک اصلی به سفر اعزام می‌شد) تأمین می‌گردید. اعتبارنامه‌ها و اسناد اعتباری (سفته‌ها) به صورت گسترده در معاملات فواصل و مسیرهای دور استفاده می‌شد. مسلمانان در تکنولوژی نیز پیشرفت‌هایی داشته‌اند که از آن جمله توسعه کشتی‌های با بادبان‌های سه‌گوش بوده و همچنین آنها از پیشکسوتان تولید کاغذ و نیز از سرآمدان اصلی حوزه‌هایی از شیمی و متالورژی بوده‌اند.

اعراب در اوج دوران شکوفایی حملاتی را به امپراطوری روم کردند و تا قرن ۱۷ میلادی تهدیدی نظامی برای اروپا به حساب می‌آمدند. حتی حکمی که به موجب آن دین اسلام نتوانست موجب رشد اقتصادی شود و از دید اقتصاد اسلامی مدرن تهاجمی به نظر می‌رسد نیز به چالش کشیده شده است. به عنوان نمونه، ماکسیم رودنسون اینگونه ارزیابی می‌کند که هیچ چیزی در مفاهیم اسلامی نه در گذشته و نه در حال حاضر وجود ندارد که در تضاد با رشد اقتصادی باشد، اما (بدون در نظرگرفتن کشورهایی که از منبع سرشار معدنی نفت بهره می‌برند) چه چیزی مانع رشد اقتصادی جهان اسلام در گذشته و در حال حاضر شده است؟

شکی نیست که اشخاص در دین اسلام همواره تمام ویژگی‌های اکتسابی فردی مرتبط با دستیابی به انگیزه را در اختیار داشته‌اند و در زمینه‌های دیگر نیز پیش‌قدم بوده‌اند؛ اما نکته در

1. Karl Wittfogel
2. Oriental Despotism

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

همین‌جاست. این اثر متقابل بین ساختار عقاید و محیط خارجی است که تکامل ساختار تفکرات و اعتقادات را شکل می‌دهد. در طول تاریخ (با استثناهای کمی از جمله سلسله حکومت خلفای عباسی در بغداد در قرن ۹) محیط بیرونی منجر به تکامل ذهنی نمی‌شد و همان‌گونه که ویلیام مک‌نیل گفته است: تفکرات مسلمانان در نتیجه یک هم‌آیندی و تطابق تصادفی و مهم درست زمانی که کنجکاوی ذهنی در اروپای غربی در حال بیدار شدن بود - قرون ۱۲ و ۱۳ میلادی- قالبی ثابت به خود گرفت. درست زمانی که شرایط و اوضاع در اروپای غربی به گونه‌ای بود که تکامل ساختارهای اعتقادی در جهت انعطاف‌پذیری گام برمی‌داشت، اوضاع و شرایط مسلمانان و به خصوص نظام سیاسی مسلمانان به سمت الزام به همنوایی (پیروی از اصول و عقاید) و از بین بردن خلاقیت پیش‌می‌رفت. در تاریخ مسلمانان نیز مانند چینی‌ها دورانی وجود دارد که یک حکمران مسلمان بازرگانی و تجارت را رشد و پرورش داد، اما حکمرانان دیگر در زمان‌هایی که کشور شاهد حکومت استبدادی و مطلقه بر حقوق مالکیت بود به مصادره و توقیف اموال اقدام می‌کردند. به عنوان مثال، امپراطوری عثمانی در قرن ۱۵ میلادی شاهد موفقیت‌های چشمگیری بود، اما به تدریج تبدیل به کشوری جنگاور و چپاولگر شد.

امپراطوری گورکانیان[1] (یا شاهان مغولی هندوستان) نیز گزینه مناسب دیگری برای رشد اقتصادی است. نظام طبقه‌ای منفصل (نظامی که در آن هندوها را از دیگران جدا می‌کرد) مطمئناً می‌توانست در مقابل بازار کار مؤثر اقدام کند، اما ویژگی‌های این دولت بوده که مانع مهمی در جهت دستیابی به رشد اقتصادی بوده است. فاتحان گورکانی برای افزایش (کوتاه‌مدت) اجاره‌بها که می‌توانستند از اقتصادهای روستایی هند دریافت کنند در سراسر این جامعه تاختند. مالیات‌های بالا و مصادره اموال عاملی در مقابل شکل‌گیری سرمایه بود. در مجموع، امپراطوری گورکانی را نمی‌توان گزینه جدی و مطمئنی برای رشد اقتصادی در نظر گرفت.

۶. رشد اقتصادی و تکامل آزادی

نتیجه‌ای که از بخش قبل می‌توان گرفت این است که هیچ یک از گزینه‌ها و کاندیدهای احتمالی مطرح شده موجب بوجود آمدن آزادی‌های مدرن امروزی که از ویژگی‌های خاص ساختاری عقاید و چارچوب‌های نهادی ویژه برخوردار است و در بلندمدت موجب رشد اقتصادی و در نهایت

۱. گورکانیان هند که امپراطوری مغولی هند یا امپراطوری بابری هم نامیده می‌شوند و خود را تیموری می‌نامیدند، امپراطوری بزرگی است که به‌دست نوادگان امیر تیمور در هندوستان ایجاد شد. این سلسله طی (سال‌های ۱۸۵۷ - ۱۵۲۶) در بخش بزرگی از شبه قاره هند شامل کشورهای امروزی هند، پاکستان، بنگلادش و بخش‌هایی از افغانستان امروزی فرمانروایی کرد.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

تکامل آزادی شد نبودند. حال باید بدانیم چه مجموعه‌ای می‌تواند چنین ساختارهای فکری و چارچوب‌های نهادی را به وجود آورد؟ اگر بخواهیم موضوع را به صورتی متفاوت بیان کنیم اینکه چرا هیچ‌یک از حاکمان ثروت‌اندوز رشد اقتصادی بیشتر را تشویق و حمایت نکردند و آزادی‌های بیشتری را به اتباع و فرمانبران خود ندادند؟ حاکمان می‌توانستند درنتیجه افزایش درآمدها که با استفاده از رشد اقتصادی به وجود می‌آمد مالیات بیشتری از مردم گرفته و در نتیجه ثروتمندتر شوند. همچنین، حاکمان می‌توانستند این هدف را با تشویق به افزایش و ارتقاء بهره‌وری و تولید کامل کرده و در نتیجه امکان کسب بخش بیشتری از درآمدها را برای خود فراهم آورند، اما حاکمان با رابطه جایگزینی بین افزایش درآمدها که در نتیجه افزایش تولید پیش می‌آمد و تهدید امنیت خود که در نتیجه آزادسازی محدودیت‌ها به وجود می‌آمد، روبه‌رو می‌شدند که می‌بایست آن‌را ارزیابی می‌کردند، زیرا این مؤلفه‌ها علاوه‌بر آنکه امکان آزادی بیشتر فعالیت‌ها را به دنبال داشت، منابع و امکانات لازم سقوط وی را نیز به دنبال داشت.

مسئله‌ای که وجود داشت این بود که حاکمان برخی مواقع قول‌های خود را فراموش و انکار می‌کردند و اموال آنها را مصادره می‌کردند. راه‌حلی که برای طرفین در مواجهه با این مشکل وجود داشت می‌بایست از سمت حاکم انجام می‌گرفت. وی می‌بایست قوانینی تعیین می‌کرد که به واسطه آن منافع هر دو طرف ایجاب می‌کرد تا به این قوانین پایبند باشند یا باید قوانین به گونه‌ای بود که حاکم خود را در مقابل اقداماتی که منجر به رشد اقتصادی می‌شد، مقید می‌کرد. به عنوان نمونه، پادشاه بخشی از حقوق و بخشی از قدرت خود را به نمایندگان یا مجالس مؤسسان (موکلان) مردم واگذار می‌کرد. این سیاست نه تنها منجر به تکامل سیستم نمایندگی دولتی می‌شد، بلکه باعث به وجود آمدن قانون تساوی افراد در مقابل قانون و قابل پیگیری شدن اعمال و قوانین مأمورین دولت در محاکم عمومی می‌شد.

زمان در چنین سناریویی عنصر اصلی و حیاتی است. این بدان معناست که چنین تعهد ارزشمندی صرفاً در طول مدت زمان طولانی حاصل می‌شود و حاکم چنین قوانینی را صرفاً براساس قوانین بلندمدت و در طول زمان به مجالس واگذار می‌کند و مجالس نیز به هیچ عنوان یک پادشاه مطلق را نخواهند پذیرفت و تنها هدایت و رهبری کلی او را می‌پذیرند.

اگر بخواهیم تکاملی مانند آنچه در بالا ذکر شد را بررسی کنیم می‌بایست به تاریخ گذشته نگاهی بیندازیم. در حقیقت، در می‌یابیم که تاریخ انگلستان بسیار شبیه به آن چیزی است که در اینجا آمده است، اما زمانی که اسناد تاریخی را به دقت بررسی می‌کنیم بسیاری از وقایع این کشور با این مبحث مغایر است. مشکل این سناریو چیست؟ چرا ما هرگز در طول تاریخ شاهد چنین

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

تکاملی نبوده‌ایم؟ آیا دلیل این امر آن بوده که پادشاهان تحت‌تأثیر منافع شخصی قرار نگرفته بودند یا پادشاهان نمی‌دانستند منافع شخصی‌شان چیست و یا آنها یا مجالس مؤسسان نیز زمانی برای رسیدن به چنین توافقاتی نداشتند؟ هرچند تمام اسناد تاریخی نشان‌دهنده آن هستند که حاکمان همواره به دنبال منافع شخصی بوده‌اند و حتی تا حدی نیز پیش رفتند که سعی کردند حداکثر میزان ثروت را (در کوتاه‌مدت) از مجالس مؤسسان بگیرند که احتمالاً تمام این گزینه‌ها از عوامل عدم تحقق چنین تکاملی بوده‌اند. با این وجود، انگیزه اساسی و تحقق اهداف در نتیجه ساختار فکری مردم است. شرایط خارجی هم افق زمانی را که حاکمان و مجالس برای قانونگذاری نیاز داشتند تعیین می‌کرد.

اشخاص به صرف منافع شخصی یا رسیدن به اهداف خود تحریک نشدند. انگیزه برای چنین تکاملی هرچه باشد متضمن آن است که آنها برای چگونگی دسترسی به این تکامل تئوری‌هایی داشته‌اند. چگونه یک حاکم یا پادشاه می‌داند که نتیجه اعطاء آزادی‌های بیشتر به مجلس چه خواهد بود؟ حتی امروزه نیز دیدگاه‌های کاملاً متضادی در خصوص چگونگی دستیابی به اهداف اقتصادی، سیاسی یا اجتماعی وجود دارد. ساختار فکری که چنین تصمیماتی را هدایت کرد - و هنوز هم می‌کند- تئوری‌های متنوع و گوناگون، عقاید، تعصبات و مفاهیم ایدئولوژیکی است که به تدریج توسط ارزیابی‌های آگاهانه صورت گرفته است.

به لحاظ شرایط و عوامل خارجی نیز افق زمانی حاکمان کوتاه‌مدت بوده و هنوز نیز هست و دلیل این امر هم تنها جمله مشهور کینز است که می‌گوید: "در بلندمدت همه ما مرده‌ایم" نیست، بلکه ماهیت فرایندهای سیاسی است که با هرگونه افق بلندمدت در تضاد است. بحران‌های مالی که در نتیجه جنگ‌ها یا مناقشات داخلی ایجاد می‌شوند نیز از دلایل اصلی کوتاه نگری حاکمان است؛ از دیگر دلایل این امر مرگ و میر و زوال پادشاهان بوده است.

علاوه بر ساختار فکری شناختی و شرایط و عوامل بیرونی عامل دیگری نیز وجود دارد که باید به منظور شناخت چگونگی رشد و نمو جامعه مد نظر قرار دهیم. گاهی در برخی مسیرهای خاص، تغییر کلی و اساسی مسیرها برای جامعه بسیار مشکل خواهد بود. اقتصادی که در آن رشد یا رکود اقتصادی مرسوم بوده به راحتی به مسیرهای دیگر تغییر نمی‌یابد. دلیل این امر نیز به عمق تأثیر نهادها بر عملکردهای اجتماعی باز می‌گردد. نهادها ساختارهایی هستند که انسان‌ها برای کاهش میزان عدم اطمینان در مناسباتشان با یکدیگر ایجاد می‌کنند و مرکب از قواعد رسمی مانند قوانین، قیود و محدودیت‌های شخصی مانند هنجارهای رفتاری و عرف‌ها هستند. نهادها از عوامل کلیدی ساختارهای محرکی هستند که مسیر رشد و نمو جوامع را مشخص می‌کنند، بنابراین انواع

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

سازمان‌هایی را که برای استفاده از فرصت‌هایی که چارچوب‌های نهادی ایجاد می‌کنند، تعیین می‌کنند. بنابراین، اگر قوانین و مقرراتی داشته باشیم که فعالیت‌های اقتصادی بهره‌ور و تولیدی را تشویق کند در آن صورت می‌توانیم انتظار داشته باشیم که سازمان‌هایی مانند مشارکت و شرکت‌ها ظاهر شوند تا از این فرصت‌ها استفاده کنند. مهم‌تر از همه اینکه اشخاص در چنین سازمان‌هایی با دائمی و همیشگی‌شدن چنین قوانین و مقرراتی منتفع خواهند شد. بنابراین، سازمان‌هایی که در نتیجه ساختارهای نهادی خاصی به وجود می‌آیند منجر به ایجاد گروه منتفع قدرتمندی می‌شوند که بقاء آنها وابسته به بقاء این مجموعه نهادهاست.

با این وجود، نیروی قوی‌تری در ایجاد وابستگی وجود دارد. قیود شخصی هنجارهای رفتاری که از ساختارهای فکری اقتباس شده، بنابراین تأکید بیشتری بر چارچوب‌های نهادی دارد. به همین دلیل تغییرات نقش فزاینده خواهند داشت و انقلاب‌ها نیز زمانی که رخ می‌دهند به آن میزان که از این اصطلاح مستفاد می‌شود، انقلابی نیستند. در حالی‌که قوانین رسمی (قوانین مکتوب) به راحتی و به سرعت می‌توانند تغییر کنند، اما قیود و محدودیت‌های شخصی (قوانین عرفی) در مقابل تغییرات غیرقابل نفوذ و تغییر هستند و تأخیر زیادی بر تغییرات ناگهانی تحمیل می‌کنند و روند این تغییرات را به درازا می‌کشانند. بنابراین، سنت رشد اقتصادی و آزادی درست مانند رکود اقتصادی و قوانین توتالیتر با کنترل متمرکز برای بقاء خود پشتیبانی قوی ایجاد نمودند. در نتیجه، حتی اگر حاکمی تمایل به تغییر مسیر اقتصاد از رکود به رشد اقتصادی را داشت (همان‌گونه که اغلب حاکمان چه در گذشته و چه در حال حاضر نیز دریافتند) با مخالفت‌های سرسختانه کسانی که منافعشان به خطر می‌افتاد مواجه می‌شد.

۷. معمای غرب[1]

با این مقدمات اکنون به جایی رسیده‌ایم که می‌توانیم به بررسی معمای غرب بپردازیم. در شناخت ما از این موضوع، خلاءها و معماهایی وجود دارد که باید حل شوند. علاوه بر این، باید مطالعه کاملتری که توجه بیشتری به هزینه‌های مرتبط با رشد اقتصادی و توسعه آزادی‌ها دارد صورت گیرد. در این میان، بازندگانی نیز وجود داشتند که شرایط و اوضاع و احوال آنها براساس تغییرات مذکور بدتر شده است، اما در کل شرایط مادی بشریت و امنیت اشخاص و اموال در فعالیت‌های مدنی، سیاسی، مذهبی و اقتصادی بهبود یافته است.

1. The Paradox of the West

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

اگر محور مطالعه و تحقیق را ساختارهای سازمانی - نهادی جامعه قرار دهیم می‌توانیم رابطه متقابل بین سازمان‌های سیاسی و اقتصادی در زمینه تغییرات را که از طریق مفاهیم متغیر شرکت‌کنندگان یا عوامل خارجی ایجاد شده دریابیم. شکست و ناکامی محتمل‌ترین گزینه‌های رشد اقتصادی یعنی چین و کشورهای اسلامی مسیر تحقیق ما را نشان می‌دهد.

حکومت‌های متمرکز مرکزی گزینه‌های انتخابی را که می‌توان براساس آنها عواقب بلندمدت تصمیمات اقتصادی و سیاسی را دنبال کرد، محدود می‌سازد. به طور قطع، نبود نظام‌های سیاسی اقتصادی گسترده باعث شده تا شرایطی که بر اساس آن امکان رشد اقتصادی و آزادی‌های فردی به وجود آمده، ایجاد شود. در چنین شرایط غیرمتمرکز رقابتی، گزینه‌های بسیار دیگری دنبال شدند که برخی از آنها مانند آنچه در هلند و انگلستان رخ داد مؤثر افتاد. برخی نیز مانند آنچه در اسپانیا و پرتغال رخ داد با شکست مواجه شد و برخی مانند فرانسه نیز در حد میانی و اعتدال دو مورد قبلی قرار گرفت، اما مهم‌ترین نکته در این خصوص، تنوع گزینه‌های انتخابی دنبال شده و همچنین افزایش احتمالی تولید (در مقایسه با یک سیاست متحد) و رشد اقتصادی در برخی از این گزینه‌هاست. حتی شکست‌های نسبی در اروپای غربی نیز نقش اساسی در توسعه اروپایی ایفا می‌نماید و به دلیل فشارهای رقابتی به نسبت حکومت‌های امپراطوری بسیار موفقیت‌آمیزتر عمل کرده است.

نکته آخر، استحقاق تأکیدات اجتماعی ویژه است؛ زیرا این ویژگی نتیجه پویایی بین ارکان سیاسی مختلف و چندپاره است که باعث ایجاد شرایط خلاقانه ویژه‌ای می‌شود. اروپا به لحاظ سیاسی متفرق و چندپاره بود، اما هم به دلیل ساختارهای فکری رایج مذهب مسیحیت و هم به دلیل ارتباطات اطلاعاتی و ارتباطاتی که منجر به توسعه‌های علمی، تکنولوژیکی و هنری در بخش‌هایی از قاره سبز و سپس گسترش آن به سراسر قاره شد، ساختاری یکپارچه داشت. اگر هلند و انگلیس بدون درنظرگرفتن محرک‌هایی که از دیگر نقاط اروپا دریافت شده بود به عنوان نمونه موفقی (و در مقیاس کمتر کشورهای اسلامی و چین) تلقی گردد در آن صورت بخش اساسی توضیح را از دست می‌دهیم. شهرکشورهای ایتالیا، پرتغال و آلمان پس از هلند و انگلیس قرار می‌گرفتند؛ این درحالی است که توسعه در بخش بانکداری و معماری بهبود صنعت دریانوردی و چاپ تنها تعداد معدودی از دستاوردهای این کشورها بوده که در پیشرفت قاره اروپا نقش مهمی ایفا کرده است.

آیا با بهره‌گیری از شناخت رخدادهایی که بعدها به وقوع پیوسته‌اند می‌توانیم به جزئیات بیشتری پی ببریم؟ نبود یک نظام گسترده سیاسی در اوایل قرون وسطی بدان معناست که منبع تصمیم‌گیری در شهرها یا در سیستم‌های سلسله مراتبی فئودالیته - اربابی بوده است. این سیستم

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

تصمیم‌گیری بر مبنای میراث فرهنگی که شناخت و ادراک اولیه شرکت‌کنندگان را شکل می‌داد به وجود آمده بود.

شهرها در اروپای غربی در قرون وسطی متنوع و گوناگون بودند (از شهر و کشورهای ایتالیا گرفته تا شهرها و قلعه‌های مستحکم نظامی که برای مقابله با تهدیدات خارجی ساخته شده بودند و شهرهایی با مدیریت محلی). اما در تمام این موارد عوامل کلیدی در تکامل این شهرها میزان خودمختاری شهرها از قدرت‌های خارجی بوده است. در واقع، آزادی‌نسبی شهرهای اروپایی از چنین قدرت‌هایی بود که عامل اولیه متمایزکننده آنها در مقایسه با شهرهای نقاط دیگر جهان بوده است. همزمان با ظهور فرصت‌های اقتصادی به همراه توسعه نسبی نظام‌های سیاسی و در نتیجه کاهش هزینه‌های مبادلات تجاری شهرها در موقعیتی قرار گرفتند که از مزایای فرصت‌های جدید نهایت استفاده را ببرند (چه این تجارت‌ها، تجارت‌های مدیترانه‌ای شهرهای ونیز و ژنو بودند چه تجارت‌های مربوط به پشم و فلز کشورهای بنه‌لوکس با شهرهای اروپای شمال غربی بودند).

توسعه تجارت و بازرگانی علاوه بر اینکه منجر به رشد گروه‌های منتفع و منافع جدید بازرگانی شد، رشد و توسعه اشرافیت سنتی، تاج و تخت سلطنتی و روحانیت مسیحی را در پی داشت. شهرها اغلب می‌توانستند به آزادی‌های لازم در مقابل مخالفت نجبا و روحانیت دست یابند. این آزادی رفت و آمد و خرید و فروش به همان اندازه امنیت دارایی‌ها در جهت رشد اقتصادی ضروری بوده است. اصلاحات پروتستان که در نتیجه سرکوبی‌ها به وجود آمده بود انواع دیگری از آزادی مانند آزادی عقیده، آزادی انتخاب دین، آزادی اقتصادی و آزادی مذهبی را معرفی کرد که با مفهوم دولت‌های نماینده سالار – دولت‌هایی که وضع قوانین با نمایندگان منتخب مردم باشد- در هم تنیده شده بود.

توسعه بازرگانی در قرن‌های (۱۷-۱۱) میلادی نه تنها منجر به افزایش مناطق شهری شد، بلکه باعث توسعه شبکه‌های بازرگانی شد که تجارت اروپای شمال غربی با کشورهای حوزه مدیترانه را به یکدیگر مرتبط می‌کرد. چارچوب سازمانی بازارها، اصناف، اتحادیه‌ها، حقوق بازرگانی و سازمان‌هایی که استفاده از برات بازرگانی - که توضیح مختصری از آن در بالا آمده است- را تسهیل می‌کرد نیازمند چارچوب نهادی نظام‌های سیاسی و اقتصادی بود. نظام‌های سیاسی علاوه بر آنکه ایجاد چارچوب قوانین‌بازی در داخل شهرها را الزامی می‌کرد، انتشار و اجرای آن دسته از قوانینی را که امکان مبادله در سراسر مرزهای سیاسی را فراهم می‌کرد الزامی می‌کرد.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

هنری پیرن[1] در کتاب "دمکراسی‌های اولیه در کشورهای بنه‌لوکس" به خوبی و دقت نظام‌های سیاسی- اقتصادی در شهرهای کشورهای بنه‌لوکس را شرح داده است. موضوع مطالعه پیرن یکی از ایجادکنندگان ساختارهای نهادی نظام‌های دمکراتیک در شهرهای پررونق اقتصادی است که به تدریج در اثر محدودیت‌های اتحادیه‌ای/ صنفی و تنش‌های بین نجیب‌زادگان با شهروندان عادی بر سر کنترل نظام سیاسی کشور تحلیل رفت، اما از نظر پیرن دمکراسی‌های شهری دوران قرون وسطی تنها شامل اعضاء ممتاز و طبقه برتر جامعه بوده است، زیرا آنها نمی‌دانستند و نمی‌توانستند چیزی در مورد آرمان آزادی و برابری همه انسان‌ها بدانند. از نظر پیرن، در عمل توسط تفکرات ذهنی و عقلی دمکراسی و مکتب مساوات کمال نیافته در نتیجه به هیچ عنوان مشابه دمکراسی‌های مدرن امروزی نبوده است.

شاید این موضوع تا حدی صحیح باشد؛ اما آنچه پیرن توضیح داده بخش جدایی‌ناپذیر و درست فرایند تغییرات اساسی بوده است. در سراسر تاریخ، جابه‌جایی‌ها و ایجاد نظام‌های سیاسی جدید و مناقشات داخلی حتمی بخشی از فرایند توسعه و گسترش اقتصادی بوده است (مناقشه و کشمکش صرفاً شامل مناقشات داخلی شهرها و ظهور گروه‌های منتفع جدید نبوده بلکه این مناقشات شامل کشمکش‌های خارجی در روابط بین پادشاهان و پرنس‌ها نیز شده است). برای تکرار و تصریح مجدد هدف اصلی موضوع این بخش از مقاله باید بگوییم تغییر یک فرایند کاملاً فزاینده بوده که برمبنای تعدیل چارچوب‌های نهادی گذشته ایجاد شده و توسط ساختار عقایدی غالب محصور شده است. به طور قطع، این فرایند تکامل فزاینده نهادی- سازمانی بوده که پیرن در کتاب خود در مورد چگونگی ظهور سازمان‌های اقتصادی و سیاسی متنوع و رابطه آنها با یکدیگر توضیح داده است. این ویژگی را نمی‌توان پیروزی قطعی دمکراسی نامید، بلکه می‌توان آن را کشمکشی برای کنترل نظام سیاسی دانست. همچنین، به عنوان ساختار فکری که متضمن احساسات مدرن درباره دمکراسی و مکتب تساوی است، قطعاً بخشی از مفاهیم دمکراسی آن زمان چه در شهرها و چه در روستاها وجود ندارد.

رشد اقتصادی و توسعه آزادی در انگلستان متفاوت از آنچه بوده که در دیگر نقاط قاره اروپا رخ داد. ویژگی‌های جغرافیایی این کشور و قرارگرفتن این کشور در جزیره، انگلستان را در مقابل تهاجمات خارجی حفظ و آسیب‌ناپذیر می‌کرد. در نتیجه این ویژگی نیاز به ایجاد ارتش در این کشور از بین رفته بود. همان‌گونه که مک‌فارلین می‌گوید: "ساختار فکری انگلیس نیز متفاوت از سایر نقاط اروپا بود." پیروزی‌های نورمن‌ها در جزیره - که یکی از استثنائات آسیب‌پذیری این

1. Henri Pirenne

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

کشور در مقابل تهاجم بود- ساختار فئودالیته متمرکزتری نسبت به سایر کشورهای قاره ایجاد کرد؛ اما همان‌گونه که در منشور کبیر[1] آمده است: "پادشاه نمی‌تواند آزادی‌های مرسوم بارون‌هایی که اصطلاحات منشور را دیکته کرده‌اند یا آزادی شهرها، بازرگانان خارجی و رعایا و روستاییان را سلب کرده و از حدود تعیین‌شده تجاوز نماید."

نهادهای سیاسی انگلیس نیز به طرق مختلف متفاوت از همسایگان خود در قاره است. مهم‌ترین تفاوت در نهاد سیاسی این کشور با سایر کشورها اتحاد و یکپارچگی پارلمان بود. در سراسر کشور تنها یک پارلمان وجود داشت و هیچ مجلس منطقه‌ای مانند آنچه در فرانسه، اسپانیا و هلند وجود داشت در این کشور نبود. همچنین، هیچ تقسیم‌بندی بین شهرها، کشیشان و نجبا وجود نداشت. میتلند[2] می‌گوید: "دو نکته قابل‌توجهی که وجود دارد این است که در دوران گذشته و احتمالاً در ابتدای امر، شهروندان و شهرنشینان با شوالیه‌ها در یکجا می‌نشستند."

هم در قاره اروپا و هم در انگلستان تغییر وضعیت رعایا و روستاییان و آزادی نیروی‌کار اربابان به دلیل تغییر در مفاهیم وضعیت‌های نامرغوب گذشته صورت نگرفته بود؛ بلکه تکامل تدریجی وضعیت اجاره‌های بلندمدت‌تر، تعهدات را کاهش داد و به تصرف زمین (در غرب) تغییر شکل داد که این امر نشان‌دهنده تغییر در کمیابی نسبی نیروی‌کار در نتیجه کاهش جمعیت در قرن ۱۴، وجود فرصت‌های جدید که در شهرها ایجاد شده بود و رقابت برای یافتن نیروی‌کار بود.

علاوه بر درنظرگرفتن توسعه بازارها، شهرها و بازرگانی که در نتیجه بهبود نسبی نظام‌های سیاسی و همچنین تغییرات جمعیت انسانی به وجود آمده می‌بایست بحران‌های مالی شاهزادگان را نیز مدنظر قرار دهیم. چنین بحران‌های مالی در نتیجه جنگ و ستیزهای بین واحدهای سیاسی رقیب و همچنین هزینه‌های فزاینده جنگ ایجاد شده بود. این عوامل نقش مهمی در تغییرات سیاسی - اقتصادی که بعداً رخ داد، ایفا کردند. بین سال‌های ۱۲۰۰ و ۱۵۰۰ میلادی واحدهای سیاسی اروپای غربی وارد جنگ‌های بی‌پایانی با یکدیگر شدند که در نهایت باعث به وجود آمدن کشورهایی شد که اندازه آنها به اندازه واحدهای سیاسی گذشته نبود تا بتواند امکان بقاء داشته و توانایی افزایش مالیات‌ها را داشته باشد.

دریافت درآمد از سایر منابع برای حاکمان و پادشاهان امری معمول بوده و در حقیقت در برخی موارد، پادشاهان، دربارها را از شهری به شهر دیگر انتقال می‌دادند تا بتوانند کالا و خدمات را عیناً و درجا مصرف کنند. با رشد اقتصاد پولی که در نتیجه توسعه اقتصادی قرن‌های (۱۴-۱۱)

1. Magna Charta
2. Maitland

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

میلادی بود، دریافت درآمد به صورت پول درآمد؛ سپس در قرن‌های ۱۴ و ۱۵ میلادی این درآمدها در نتیجه کاهش اجاره‌بهای زمین که به دلیل کاهش جمعیت اتفاق افتاده بود، کاهش یافت.

جنگ و ستیز یک ساله باعث افزایش چهاربرابری هزینه‌های دولت می‌شد و البته در این دوران جنگ بی‌پایان بود. کاهش درآمدها و افزایش هزینه‌های مالی اوضاع بدتری را به شاهزادگان اروپایی تحمیل کرد. آداب و رسوم و عرف نیز محدودیت‌هایی بر میزان دریافتی از لردهای جزء و کوچک اعمال کرد. همان‌گونه که در منشور کبیر آمده است: "پادشاهی که در مرزهایی سلطنت می‌کند که در آنجا عرف و رسوم خاصی پذیرفته شده با احتمال شورش و قیام رو به روست." رعایای پادشاهی گاهاً قدرتی به اندازه شخص پادشاه دارند و در صورت توافق عام آنان قدرت بیشتری نیز خواهند داشت. علاوه بر این، رعایا می‌توانستند با شاهزادگان خارجی متحد شوند (که اغلب هم این کار را می‌کردند) تا پادشاه را خلع کرده و از قدرت کنار بگذارند؛ بنابراین افزایش مالیات رعایا، تاج و تخت سلطنتی را با خطر سقوط روبرو می‌ساخت.

از آنجایی‌که میزان آزادی شاهزادگان متفاوت بوده است، گزینه‌ای که پیش‌روی آنها قرار داشت این بوده که امتیازاتی (حقوق مالکیت) را در ازای دریافت درآمد به مردم واگذار کنند. با افزایش دامنه تجارت و بازرگانی به فراسوی مرزهای شهری و اربابی، بازرگانان دریافتند که هزینه‌های حفاظت خصوصی را می‌توان از طریق اختیار و اقتدار قهری کاهش داد، بنابراین تمایل داشتند در ازای دریافت محافظت به شاهزادگان پول پرداخت کنند.

حاکمان امتیازات حقوقی به مردم اعطاء می‌کردند که به واسطه آن امکان انتقال زمین به اشخاص و یا امکان وراثت اموال فراهم شود تا مانع از بین رفتن منابع درآمدی خود شوند. در نتیجه حقوق مالکیت مؤثرتر و ایمن‌تری ایجاد شد. به شهرها در ازای پرداخت‌های سالانه امتیازات تجاری واگذار شد؛ به بازرگانان خارجی در ازای دریافت درآمد بیشتر حقوق قانونی و معافیت از محدودیت‌های اصناف اعطاء شد. اصناف و اتحادیه‌ها نیز حقوق انحصاری تجارت را در ازای پرداخت بیشتر به پادشاه کسب کردند.

رقابت موجود بین کشورهای در حال رشد یکی از منابع اصلی تغییر و همچنین محدودیتی بود که پیش‌روی حاکمان در این کشورها قرارداشته است. این رقابت، رقابتی بود که سلطنت را مجبور به اعطاء حقوق و امتیازاتی در ازای دریافت درآمد می‌کرد که از جمله مهم‌ترین این امتیازات، امتیاز

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

ایجاد رکن نمایندگی مجلس (پارلمان، مجلس نمایندگان[۱]، کورتس[۲])، کنترل نرخ مالیات و یا امتیازات خاصی که در ازای درآمد اعطا می‌شد، بوده است.

اما در اینجا داستان به گونه‌ای دیگر می‌شود. برخی ارکان ضمن حفظ شخصیت خود، موقعیت خود را نیز توسعه دادند و اساس رشد دولت‌های نماینده سالار را به وجود آوردند؛ در حالی‌که ارکان دیگر به تدریج از بین رفتند و یا نقش آنها کمرنگ شد. این قدرت چانه‌زنی حاکمان بود که در مقابل مجالس و مؤلفه‌های دیگر تعیین‌کننده بود. سه موضع باید مدنظر قرار می‌گرفت: اندازه و میزان سودهای بالقوه که مجلس می‌توانست در نتیجه دریافت حفاظت از اموال کسب کند، میزان نزدیکی جانشینان - با حاکم در رأس قدرت- که این به معنای توانایی رقابت با حاکم فعلی هم در داخل و هم خارج از واحد سیاسی برای کسب قدرت و ارائه خدمات مشابه یا بیشتر است و ساختار اقتصادی که هزینه و سود حالات مختلف مالیات‌دهی را تعیین می‌کند.

به عنوان مثال، در کشورهای بنه‌لوکس اقتصاد کشورهای تولیدکننده متکی به نظام‌های سیاسی و حفاظت از حقوق مالکیت بوده که نخستین بار توسط بورگاندیان و سپس توسط چارلز پنجم اعطاء شده بود. ساختار اقتصاد کشور برمبنای تجارت صادرات بود که امکان دریافت آسان مالیات بر تجارت را فراهم می‌کرده است، اما این میزان به گونه‌ای نبود که تأثیر منفی بر مزایای رقابتی تجارت داشته باشد. با این حال، درخواست فیلیپ دوم باعث به وجود آمدن عقیده‌ای شد که بر اساس آن اقتصاد در صورتی کامیاب خواهد بود که مستقل باشد. اولین مخالفت‌ها با طرح فیلیپ دوم با تصویب قانون نقض عهد در سال ۱۵۸۱ توسط مقامات مجلس نمایندگان (States General) آغاز شد و استان‌ها هر یک مدعی حاکمیت در قلمرو خود شدند.

نهایتاً نیز هفت استان شمالی هلند توانستند مستقل شوند. ساختارهای سیاسی - اقتصادی آمستردام و هلند نه تنها سازمان اقتصادی مؤثر و کارایی بود، بلکه دارای بسیاری از نگرش‌های اساسی و اولیه آزادی‌های سیاسی و مدنی نیز بود. قدرت کشورهای تازه استقلال‌یافته —استان‌های متحدشده- در هر استان مستقر شد و قانونی که به اتفاق آراء تصویب شده بود بدان معنا بود که مجلس نمایندگان باید از جانب هریک از استان‌ها رأی‌های متفقی برای نمایندگی کسب کند.

---

۱. مجلس مشاورتی در فرانسه به نام Estate General که یکی از ارکان قانونگذاری فرانسه و هلند محسوب می‌شد، اما مانند پارلمان انگلیس قدرت تصویب قوانین و مقررات مربوط به مالیات وغیره را نداشت و صرفاً به صورت مشورتی با دربار فرانسه و شاه همکاری می‌کرد.

۲. نام مجلس‌های قانونگذاری اسپانیا و پرتغال (Cortes).

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

هرچند این فرایند پیچیده و ناکارامد بود، اما این ساختار سیاسی دوام آورد. این نظام سیاسی نه تنها شامل عناصر و ارکان نظام‌های نمایندگی سیاسی و قوانین دمکراتیک تصمیم‌گیری بود، بلکه از آزادی‌های مذهبی نیز حمایت می‌کرد (یکی از مهم‌ترین عناصر اختلاف در سلطنت و پادشاهی اسپانیا). سیاست دوفاکتو و عملی استان‌های متحدشده یکی از انواع سیاست‌های آزادمنشانه در محیط مذهبی بود. این سیاستی بود که مهاجرت مخالفان که بسیاری از آنها در رشد اقتصاد هلند نقش داشتند از بخش‌های مختلف اروپا را تشویق و حمایت می‌کرد.

در انگلستان نیز مانند سایر نقاط قاره اروپا، درآمدهای حاصل از نظام فئودالیته سنتی در حال کاهش بود و در نتیجه بخش کمی از میزان درآمدهای کلی کشور را به خود اختصاص می‌داد. تجارت خارجی انگلیس بخش عظیمی از این درآمدها را به خود اختصاص داده بود که این درآمدها شامل مالیات بر انواع مشروبات الکلی، بازرگانی وکالاهای عمومی و لباس‌های پشمی بود؛ اما این تجارت پشم در قرن ۱۳ میلادی بود که درآمدهای پادشاهی را افزایش می‌داد.

ایلین[1] در کتاب قدرت کلاسیک پشم به توضیح مبادلات پشم بین سه گروه مختلف می‌پردازد: تولیدکنندگان پشم به عنوان نمایندگان پارلمان، بازرگانان که به تجارت موادخام می‌پرداختند و مقام سلطنت. براساس توافق، بازرگانان امتیاز انحصاری صادرات پشم و انبار آن درکالیاس را بر عهده گرفتند، پارلمان امتیاز و حق اعمال مالیات را دریافت کرد و پادشاهی نیز درآمدها را دریافت می‌کرد.

ویلیام استابز[2] این مبادله را مختصراً به شرح زیر بیان می‌کند: "پذیرش حق پارلمان بر قانونگذاری، بازرسی و تحقیق در مورد سوءاستفاده و تقسیم براساس سیاست‌های ملی عملاً توسط پول‌های پرداختی به ادوارد اول و سوم صورت می‌گرفت."

انگلستان در زمان حکمرانی تئودرها[3] در اوج قدرت قرار داشت، اما اینها هرگز به دنبال اعمال کنترل همه‌جانبه بر قدرت مالیاتی مانند آنچه در کشورهای فرانسه و اسپانیا رخ می‌داد، نبودند. مصادره زمین‌ها و دارایی‌های اربابی توسط هنری هشتم بسیاری از همتایان و حتی کشیشان را به مخالفت با وی بلند کرد. در نتیجه هنری هشتم که به مجلس عوام نیاز داشت در جهت ایجاد این مجلس تمام تلاش و دقت خود را بکار بست.

1. Eileen
2. William Stubbs
3. Tudor

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

استوارت‌ها[1] وارث تمام چیزهایی بودند که تئودرها کسب کرده بودند. مجادله و ستیز پارلمان و پادشاه داستان مشهوری است که همه تا حدودی از آن مطلعند. توجه به دو نکته در این مجادله‌ها حائز اهمیت است: یکی ظهور قوانین کامن لو (حقوق عرفی غیرمدون) به عنوان قوانین برتر سرزمین- موقعیتی که سر ادوارد کوک[2] از آن به شدت حمایت می‌کرد- و دوم رابطه‌ای بود بین امتیاز انحصاری و انکار آزادی که در امتیاز انحصاری اعطایی پادشاهی قرار داشت. همان‌گونه که دیوید ساکس[3] در اولین سری از مجموعه کتاب‌های خود آورده است: مفهوم آزادی در تضاد وتناقض با تئوری قدرت کشوری رشد می‌کرد که تمام تلاش خود را در جهت خلق امتیازهای انحصاری اقتصادی بکار بسته بود. تمرکز بر شکایت و نارضایتی از انحصارات کمک کرد تا ارتباط معنوی قدرتمندی بین حمایت از حقوق فردی و حفاظت از منافع مشترک عمومی (اجتماعی) ایجاد شود.

در مقابل، پادشاهی اسپانیا به سلطنت مطلقه تغییر شکل داد. دولت ملی که تحت حکومت فردیناند و ایزابلا به وجود آمده بود، دو منطقه کاملاً متفاوت یعنی آراگون و کاستایل را با هم متحد کرد. منطقه آراگون (متشکل از والنسیا، آراگون و کاتالونیا) در اواخر نیمه دوم قرن ۱۳ میلادی از اعراب باز پس گرفته شد و به یکی از مهم‌ترین مراکز تجاری تبدیل شد. مجالس کورتس اسپانیا منعکس‌کننده علایق بازرگانان بودند و نقش بسیار مهمی در خدمات عمومی ایفا می‌کردند. در حقیقت، حال که آراگون تعیین‌کننده آینده اسپانیا بود، تاریخ آن نیز بسیار متفاوت می‌شد، اما کاستایل که همواره در حال جنگ و نبرد با مورها و یا جنگ‌های داخلی بود نتوانست چنین میراث قوی بازرگانی داشته باشد. کورتس (مجلس نمایندگان) کارایی کمتری داشت در نتیجه ایزابلا نیز موفق شد تا کنترل بر بارون‌های سرکش و متمرد و همچنین سیاست‌های کلیسا را به دست گرفته و یک حکومت سلطنتی متمرکز و دیوان سالاری متعاقب ایجاد کند؛ اما این کاستایل بود که تکامل نهادی اسپانیا (و نهایتاً آمریکای‌لاتین) را تعیین کرد.

دوران برتری اسپانیا در نتیجه افزایش درآمدهای کشور از طریق امپراطوری هابسبورگ و خزاین موجود در دنیای تازه کشف‌شده امکان‌پذیر شد، اما با کاهش این منابع درآمدی حکومت مجبور شد تا به دریافت مالیات‌های سنگین و مصادره اموال که مختصری از آن در بالا ذکر شد و عواقب و نتایج فجیعی به دنبال داشت، بپردازد. انحصارهای اقتصادی و سیاست‌های کنترل مرکزی

1. Stuarts
2. Sir Edward Coke
3. David Sacks

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

دست به دست و نسل به نسل اجرا می‌شد. مسیری که اسپانیا طی کرد مسیری طولانی بود که سه قرن رکود اقتصادی و بی‌ثباتی سیاسی را که با مرگ فرانکو در اواسط قرن ۲۰ میلادی تمام شد به همراه داشت. علاوه بر این، اسپانیایی‌ها مجموعه‌ای از نهادها و سازمان‌هایی را با خود به کشورهای آمریکای لاتین بردند که نه رشد اقتصادی پایدار و نه سیاست و آزادی‌های مدنی پایدار را با خود به همراه داشت.

از یک سو سیر تکامل متفاوت در دو کشور انگلستان و هلند و از سوی دیگر، اسپانیا و فرانسه را می‌توان بلافاصله به قدرت چانه‌زنی مجالس و حاکمان و همچنین سه منبع اصلی این قدرت چانه‌زنی (دستاوردهای گروه‌های مجلس کشور که مسئول حفاظت از اموال بودند؛ نزدیکی جانشینان با حاکم فعلی؛ ساختار اقتصادی که بازدهی‌های مالیات‌های مختلف را تعیین می‌کرد) نسبت داد. می‌توانیم الگوهای مختلف جغرافیایی، اقتصادی و نهادی را یکی پس از دیگری دنبال کنیم که شرایط متفاوت و متنوعی ایجاد کردند. قدرت چانه‌زنی می‌تواند یکی از منابع اصلی تغییر باشد، اما این عامل به تنهایی کافی نیست و احتمالاً منجر به این خواهد شد که نقش مکمل ساختارهای فکری نادیده گرفته شود. در اروپای غربی ساختارهای فکری رایج و اولیه مسیحیت لاتین متداول بود، اما این ساختار فکری اولیه در مناطق مختلف اروپا در نتیجه تجارت گوناگون به اشکال متنوع ظاهر شد. در تجربه هلندی و انگلیسی، تکامل این ساختارهای فکر در مسیری رشد یافت که باعث بوجود آمدن مفاهیم آزادی مدرن شد. در مقابل، تجربه اسپانیا نه تنها مخالفت سنتی با فعالیت‌های اقتصادی را تداوم بخشید، بلکه عقایدی را که میراث نظام‌های سیاسی دوران قرون وسطی بود نیز دائمی کرد.

تکامل ساختار فکری در انگلستان به طور مختصر در مقدمه اولین جلد کتاب جی.اچ. هکستر[1] آمده است که در آن وی آزادی‌های قرون وسطی انگلستان در سال ۱۵۰۰ یک رکن متغیر از ادعای خاص که بر اساس آن حفاظت حقوقی مخصوص کسانی بوده که از آن حقوق برخوردار بوده‌اند را با اعلامیه درخواست[2] حقوق انگلستان که توسط پارلمان در سال ۱۶۲۸ تصویب شد - درخواستی که مرتبط با آزادی در سطوح پایه‌گذاری آن است- مقایسه کرده است. تصویب این اعلامیه اولین گام تعیین‌کننده در جهت آزادی‌های مدرن و آزادی‌هایی که امروزه ما در جهان می‌شناسیم، بوده است.

1. J.H.Hexter
2. Petition of Right

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

دسترسی به آزادی‌های قرون‌وسطایی توسط ساختارهای توارثی جامعه تعیین می‌شد. بردگان- شامل غلامان، رعایا، روستاییان و دیگر افراد وابسته به این گروه- از هرگونه دسترسی به این آزادی‌های منع شده بودند. در مقابل، اعلامیه درخواست حقوق برای تمام انگلیسی‌ها به عنوان مجموعه قوانینی که توسط حقوقی که به تصویب پارلمان رسیده باشد و محافظت می‌شدند، منتشر شد. تغییر مفاهیم آزادی‌های فردی از دیدگاه‌های قرون وسطایی به دیدگاه‌های قرن ۱۷ که در آن هر فرد انگلیسی تازه متولد شده را آزاد می‌دانست نشان‌دهنده تکامل ساخارهای فکری بین سال‌های ۱۵۰۰ و ۱۶۲۸ است.

ترکیب مثبت ساختارهای فکری با شرایط خاص که در انگلستان و هلند رخ داد منجر به تکامل نهادی ساختارهای سیاسی و اقتصادی شد. همچنین، باعث رشد تغییرات فکری و ذهنی شد که نه تنها باعث به وجود آمدن انقلاب پروتستان شد، بلکه موجب ظهور ساختار فکری شد که منجر به تهییج رفتارهایی شد که هم موجب رشد اقتصادی می شد و هم تکامل آزادی را به دنبال داشت. شرایط کاملاً مغایری که در اسپانیا (و در ابعاد کمتر در فرانسه) وجود داشت باعث شد که تکامل ساختارهای فکری در این دو کشور به گونه‌ای باشد که ساختارهای نهادی موجود آزادی‌های مدنی- سیاسی و رشد اقتصادی در این کشورها را خاموش کند.

چنین داستان‌هایی تا حدودی ما را به مسیری که طی آن تکامل آزادی‌های مدرن صورت گرفته سوق می‌دهد. رابطه متقابل بین ساختارهای فکری و عوامل خارجی، سیاست‌ها و انتخاب‌های ضروری و بلافصل را شکل می‌دهد و نوعی حمایت منطقی از آنها به عمل می‌آورد، اما عقاید نهایی در خصوص آزادی نقش مستقلی برای خود داشته است. به عنوان مثال، منطق عقاید هلندی بیش از آنکه معنوی و ذهنی باشد واقع‌بینانه است. براثر تلاش‌های کسانی مانند توماس هابز[1] و جان‌لاک[2] روشنفکران اسکاتلندی و مونتسکیوی[3] فرانسوی یک ایدئولوژی قدرتمند به تدریج پا به عرصه گذاشت ایدئولوژی که دنیا را متحول کرد که این خود داستان دیگری است.

1. Tomas Hobbs
2. John Lock
3. Charles Montesquieu

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-02]